

آقای معظم و محبوب مکرم حضرت افغان آقائی جناب آقا علیه بهاء اللہ الٰہی ملاحظه فرمایند

۱۵۲

بسم ربنا الأعظم الأقدس العلي الأبهى

الحمد لله الذي توحد بالكلام و تفرد بالبيان الذي خضعت بحور المعانى عندما تلطف به فم مشيئه و سجدت كتب العالم عند ظهور حرف من آياته بحركة من اصبعه تحرك القلم الأعلى فى ملوك الانشاء و ثبت حكم الآخرة و الأولى قد اعترف كل فصيح بالعجز عند ظهور بيانه و كل بلية اقر بالقصور عند بروز كلمته العليا التي بها فضل بين الورى اتها لهى سيف الله المسول و ميزانه الموضوع و صراطه الممدوود و سراجه المنير و انها لهى الصور الأعظم و التأثر الأفخم تعالى من تزيين باسمه كل الكتب و الصحف و الزبر انه لهو الذي سمى بكل اسم من اسمائه الحسنى في الصحف الأولى و انه لهو الذي سمى في التوراة يهوه و في الانجيل بالمعزى و روح الحق و في الفرقان بالنبى العظيم و سمى بأسماء اخرى في كتب ما اطلع بها الا الله مالك العرش و الشري انه لهو الذي نزل البيان لذكره و بشّر العباد بظهوره و قدموه طوي لاذن سمعت ما نطق به النقطة الأولى في قيوم الأسماء في هذا الظهور الأظهر و السر المستتر بقوله يا سيد الأكبر ما انا بشيء الا و قد اقامتك قدرتك على الأمر ما اتكلت في شيء الا عليك و ما اعتصمت في امر الا اليك و انت الكافى بالحق هل من ذى شم ليجد عرف بيان الرحمن في الامكان و هل من ذى بصر ليرى الحجّة و البرهان و هل من ذى سمع ليسمع نداء مالك الأديان الذي اتي بقدرة و سلطان لعمر الله كل من عليها فان و هذا وجه ربنا الرحمن

سبحانك اللهم يا من باسمك اشرقت شمس مشيئك من افق السماء و سرت فلك الارادة على بحر الكربلاء اسئلتك بالاسم الذي به سخرت الاشياء و جعلته سلطان الأسماء بأن تؤيد احبتك على ما تحب و ترضى و تقدر لهم من قلمك الأعلى ما يحفظهم عن الذين اعرضوا عن آياتك الكبيرة اي ربهم عباد اقبلوا اليك و بنعوا ما دونك و اخذدوا ما امرعوا به في ايامك اي رب عرقهم ما قدرت لهم بجودك و احسانك ثم الهمم ما كنرت لهم في ملوكك انت الذي يا الهى لا تعجزك شؤونات الخلق و لا تضعفك قوة الأقواء و شوكة الأمراء اسئلتك بذكرك الأعلى و كلمتك العليا بأن تبارك على افغان سدرة امرك الذين نسبتهم اليك و جعلتهم اعلاماً بين خلقك و ذكرتهم في اكبر الواحـك هم الذين سميتهم بالأفغان بسان عظمتك و خصوصتهم بهذا الاسم بين خلقك و بريتك اي رب فأنزل عليهم من سحاب رحمتك ما ينبغي لعظمتك و اقدارك ثم انصرهم يا الهى بجودك و عنايتك ثم انزل عليهم بركة من عندك انت الذي يا الهى دعوتهم بنفسك اليك و قدرت لهم ما يعجز عن ذكره لسانى و السن عبادك انك انت المقتدر الذي لا يعجزك شيء و السلطان الذي لا يمنعك امر قد كنت في ازل الآزال لها و لم يكن معك من شيء و تكون بمثيل ما قد كنت من قبل و انك انت الشاهد الناظر السامع العليم الخير

روحى لذكركم الفداء قد اسكننى رحىق بيانكم الذي ماج في بحور كلماتكم الحاكية عن حبكم مقصودنا و مقصودكم و مقصود من في السموات و الأرضين و انها لهى المترجم الذي يقرأ اسرار القلوب و يترجم ما هو المستور علم الله ان هذا لسكر لا يريد الصحو و لا يحب الصحو و لا يعتريه الصحو يسأل الخادم ربه بأن يزيد هذا السكر الذي اخذنى من رحىق محبة اولاء الله و اسفائيه فلما فرت و قرأت و عرفت عرضته لدى الوجه اذا نطق لسان العظمة يا افانى يا ايها الفائز بكثير عنايتك و الناظر الى افقى ان الأمر عظيم عظيم و الخلق ضعيف ضعيف قد اظهروا الأمر ولكن الناس هم عنه معرضون و انزلنا الآيات و هم لا يسمعون قد انتهى الميقات و اتي مظهر البيانات ولكن القوم هم لا يفهون قد ظهر ما هو الموعود في كتب الله ولكن الناس هم عنه غافلون قد يبینا ما كان مستوراً في علم الله و اظهروا ما هو المخزون في كنز الله ولكن القوم اكثراهم لا يشعرون قد تمت الحجّة و نزلت المائدة و اتي البرهان ولكن الناس هم لا يعرفون قد بنعوا ما عند الله و اخذدوا ما عند رؤسائهم الذين

اعرضوا عن الله المهيمن القوي هم العلماء عندهم و جهلاء لدى الحق عالم الغيوب قد تمسكوا بما يفني معرضين عمما يبقى
كذلك سولت لهم انفسهم و هم لا يعلمون قد اشتغلوا بالأيام الفانية غافلين عمما عند الله رب ما كان و ما يكون لو عرفوا ناحوا
على انفسهم ولكن اليوم هم محتجبون لعمر الله هذا يوم القيام و هم قاعدون و يوم البيان و هم صامتون قل يا معشر العرفاء قد
ماج بحر الحيوان و انتم عنه معرضون هذا يوم الايقاظ و انتم راقدون أ وجدتم نفحات الوحي و اعرضتم أ رأيتم الآيات و انكرتم
ما لكم لا تشعرون قد انجذب من رحيم بيان الرحمن من في الفردوس الأعلى و انتم بأهوانكم تلعنون و لا تفقهون قل يا قوم
تفكرروا في القرون الأولى اين الجبارية و الفراعنة اين صفوفهم و الوفهم و اين زنات سيفوهم و زبات قصورهم و اين زئير ابطالهم و
زفير اهوانهم و اعمالهم و اين معاقلهم و محافلهم قد تشتت شملهم و جمعهم و تبدد عزهم و عزّهم قل خافوا الله يا قوم و لا
تبعوا كل فاجر مردود قل ايّاكم ان تمنعكم شؤونات الخلق عن الحق سيفنى ما ترونه اليوم و يبقى ما قدر من لدى الله العزيز
الدود طوبي لك يا ايتها الطائر في هواتي و المقابل الى وجهي و المتمسك بحمل فضلي اذ اعرض عني عبادي و بريتي الذين
خلقوا من كلمتي المهيمنة على ما كان و ما يكون انتهى ان الخادم يشكر الله على ما عرقنا و انعمنا و انزل لحضرتك ما تفرج
به القلوب و تقر به العيون

اینکه در باره ورقه عليا حضرت حرم عليها بهاء الله الأبهى مرقوم داشته بوديد که با حضرت مبلغ عليه من کل بهاء ابهاء
مشورت نموده ايد این فقره محبوبست و لدى العرش مقبول و آنجه مصلحت و موافق حکمت دیده شد عمل نماید اگر آن
حضرت مع ایشان عازم شوند البته اقیست چنانچه چندی قبل این کلمه را این عبد از لسان قدم استماع نمود جمیع امور لدى
العرش ظاهر و مشهود است آن لهو العلیم الخیر از حق جل جلاله این خادم مسئلت مینماید که عالم را مستعد فرماید از برای
ظهور آنچه الیوم مستور است اکثری از ناس غافل مشاهده میشوند و بمصلحت خود هم عارف نیستند و اگر گفته شود و کلمه
نصحی القا گردد ثمی نخواهد بخشید در بادیههای اوهام سالکند و باهوء خود مشغول از مصلحت ظاهراه خود هم بیخبر و
غافل دیده میشوند یک فقره بنظر این عبد آمد خدمت آن حضرت عرض مینمایم تا درایج شعور ناس معلوم شود در ایامی که
جمال قدم جل کبریائه در مدینه کبیره تشریف داشتند روزی از روزها کامل پاشا که یکی از وزرای دولت علیه بود بین یدی
الوجه حاضر در بین عرایضی که معروض میداشت عرض نمود چندین لسان تعلیم گرفته ام و یک یک را معروض داشت از ده
دوازده تجاوز نمود فرمودند ثمرة این السن متعدده چیست عمر گرانایه بسیار حیف است در چنین امور صرف شود آنچه از
لآلی بین از کنز علم رحمن ظاهر شد بكمال فرح و سرور تسليم و تصدقیق مینمود و مع ذلك از عمل بآن محروم مشاهده میشد
اگر فی الحقیقه بانچه از قلم اعلی جاری شده عامل شوند جمیع در جمیع عالم باسایش و راحت تمام فائز گردد در فقره
لسان از سماء مشیت رحمن در کتاب اقدس نازل شد آنچه کل را کفایت مینماید و یک لوح امنع اقدس بلسان پارسی در این
مقام نازل شده اگر عمل نمایند جمیع را کافیست و دیگر احتیاج تعلیم السن مختلفه نبوده و نیست عمر را ضایع وقت را از
دست میدهند و به ما یامرهم اهوانهم مشغولند چه مقدار مشقت را حمل مینمایند از برای افتخار نفس خود چنانچه الیوم بتعلیم
السن مختلفه افتخار مینمایند در این مقام آنچه از قلم اعلی نازل شده اینست قوله عز کبریائه قد نزلنا فی الكتاب الأقدس یا
أهل المجالس فی البلدان ان اختاروا لغة من اللغات ليتكلم بها من على الأرض و كذلك من الخطوط ان الله يبین لكم ما
ینفعکم و ینغیکم عن دونکم آن لهو الفضال العلیم الخیر این امر میرم از جرود قدم از برای اهل عالم عموماً و اهل مجالس
خصوصاً نازل شده چه که اجرای اوامر و احکام و حدودات منزله در کتاب برجال بیوت عدیله الهیه تفویض شده و این حکم
سب اعظمست از برای اتحاد و علت کبیری است از برای مخالفته و وداد من فی البلاد ملاحظه میشود اکثری از ام از
تشتت لغات اهل عالم از مخالفته و معاشرت و کسب معارف و حکمت یکدیگر محرومند لذا محض فضل و جود کل مأمور
شده‌اند باینکه لغتی از لغات را اختیار نمایند چه جدیداً اختراع کنند و چه از لغات موجوده ارض انتخاب نمایند و کل بآن

متکلم شوند در این صورت جمیع ارض مدینه واحده ملاحظه میشود زیرا که کل از لسان یکدیگر مطلع میشوند و مقصود یکدیگر را ادراک مینمایند اینست سبب ارتقای عالم و ارتفاع آن و اگر نفسی از وطن خود هجرت نماید و بهر یک از مدن وارد شود مثل آنست که در محل خود وارد شده تمسکوا به یا اهل المجالس فی المدن و الدیار اگر نفسی فی الجمله تفکر کند ادراک مینماید که آنچه از سماء مشیّت الهیّ نازل شده محض فضل بوده و خیر آن بکل راجعست ولکن بعضی از عباد از ثدی جهل و غفلت میآشامند بشائی که آنچه خیر است و رجحان آن عقلًا و نقلًا ظاهر و مشهود است از آن تجاوز مینمایند و بمزخرفات نفوس غافله از حکمت الهیّ که سبب و علت ترقی عالم و ارتفاع اهل آنست چشم پوشیده و میپوشند الا انهم فی خسran مین هر طایفه‌ئی بلسان خود تکلم مینماید مثل ترک بترکی و ایران پیارسی و عرب بعری و اهل اروپا بالسن مختلفه خود و این السن مختلفه مایین احزاب متداولست و مخصوصست بظایف مذکوره و یک لسان دیگر امر شده که اهل عالم عموماً باآن تکلم نمایند تا کل از لسان یکدیگر مطلع شوند و مراد خود را بیاند اوست باب محبت و وداد و الفت و اتحاد و اوست ترجمان اعظم و مفتاح کنر قدم چه مقدار از نفوس مشاهده شده که تمام اوقات را در تعلیم السن مختلفه صرف نموده بسیار حیفست که انسان عمری را که اعزّ اشیاء عالم است صرف اینگونه امور نماید و مقصودشان از این زحمات آنکه لسان مختلفه را بدانند تا مقصود طوایف و ما عندهم را ادراک نمایند حال اگر باآنچه امر شده عامل شوند کل را کفایت مینماید و از این زحمات لاتحصی فارغ میشوند لغت عرب ابسط از کل لغات است اگر کسی بیسط و وسعت این لغت فصحی مطلع شود آن را اختیار نماید لسان پارسی هم بسیار مليحست لسان الله در این ظهور بلسان عربی و پارسی هر دو تکلم نموده ولکن بسط عربی را نداشته و ندارد بلکه اکثر لغات ارض نسبت باو محدود بوده و این مقام افضلیّ است که ذکر شد ولکن مقصود آنکه لغتی از لغات را اهل ارض اختیار نمایند و عموم خلق باآن تکلم کنند هذا ما حکم به الله و هذا ما یتفع به الناس لو هم یعرفون و همچنین سوای خطوط مخصوصه طوایف مختلفه یک خط اختیار نمایند و خلق عموماً بتحریر آن مشغول شوند بالأخره جميع خطوط بخط واحد و جميع السن بلسان واحد منتهی شود و این دو سبب اتحاد قلوب و نفوس اهل عالم گردد و قطعات مختلفه ارض یک قطعه مشاهده شود لعم الله اگر اهل ارض باآنچه در کتاب نازل شد فائز شوند و آفتاب عدل از خلف سحاب اشراق نماید جميع عالم نفس واحده مشاهده شوند اذا لا ترى في الأرض عوجاً و لا امتاً يا ملاً الأرض انه یعلمکم ما هو خير لكم تمسکوا به انه له الواعظ الناصح المبين المدبر المشفق العليم الحكيم انتهى حال ملاحظه فرمائید اگر اهل ارض باآنچه از لسان عظمت جاری میشود عمل نمایند کل خود را غنی و فارغ و آزاد مشاهده کنند آنچه سبب آسایش اهل ارضست از آن غافل و آنچه علت الایش و زحمت و ابتلای نفوست بآن متمسکند ولکن آنچه از قلم اعلى جاری شده البته ظاهر خواهد شد عنقریب صاحبان درایت و عقول مشاهده مینمایند که مفری نیست مگر بعمل باآنچه در کتاب الهی نازل شده در سنین ماضیه ملاحظه فرمائید که بواسطه هواهای نفسانیه چند نفس چه مقدار از بلایا و رزایا بر اهل ارض وارد شد هر یوم شدّت و بلا زیاد میشود تا آنکه بالأخره باآنچه از لسان عظمت در مراتب صلح نازل شده باآن متمسک شوند و باآن عمل نمایند

قوله جلّ كبریائه

هو الناصح الأمين

عالمن را بمثابة هيكل انسانی ملاحظه کن و این هيكل بنفسه صحیح و کامل خلق شده ولکن باسباب متغایره مريض گشته و لازال مرض او رفع نشده چه که بدست اطبای غیر حاذقه افتاده و اگر در عصری از اعصار عضوی از اعضای او بواسطه طبیی حاذق صحت یافت عضوهای دیگرش بامراض مختلفه مبتلا بوده و حال در دست نفوسي افتاده که از خمر غرور تریست یافته‌اند و اگر هم بعضی از این نفوس فی الجمله در صحت آن سعی نمایند مقصود نفعی است اسمًا و یا رسماً بایشان راجع

شود چنین نفوس قادر بر رفع امراض بالکلیّه نبوده و نخواهند بود الا علی قدر معلوم و دریاق اعظم که سبب و علت صحّت اوست اتحاد من علی الأرضست بر امر واحد و شریعت و آداب واحده و این ممکن نه مگر بهمّت طبیب حاذق کامل مؤید که مخصوص نظم عالم و اتحاد اهل آن از شطر قدم بعرصه عالم قدم گذارد و توجه نماید و هر هنگام که چنین نور از مشرق اراده الهیّه اشراق فرمود و طبیب حاذق از مطلع حکمت ریانیه ظاهر شد اطبای مختلفه بمثابة سحاب حجاب اشرافات و تجلیّات آن نور شدند لذا اهل ارض باختلافات خود باقی ماندند و مرض عالم رفع نشد و صحّت نیافت آن اطیّا که قادر بر این امر خطیر نبوده و این طبیب را هم از معالجه منع نمودند و حجابهای مانعه حایله شدند در این ایام ملاحظه کن که جمال قدم و اسم اعظم کشف حجاب فرموده و نفس خود را لأجل حیات عالم و اتحاد و نجات اهل آن فدا نموده مع ذلک کل بر ضرّش قیام نمودند تا آنکه بالأخره در سجنی که در اخرب بلاد واقعست مسجون شده و ابواب خروج و دخول را مسدود کردند یار را اغیار دانسته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند مصلح را مفسد گمان نموده‌اند ای اهل ثروت و قدرت حال که سحاب شده‌اید و عالم و اهل آن را از اشرافات انوار آفتاب عدل و فیوضات لاتحصی منع نموده‌اید و راحت کبری را مشفّت دانسته‌اید و نعمت عظیمی را نعمت شمرده‌اید افلأ و صیایی مشفقاره جمال احديّه را در اموری که سبب نظم مملکت و آسایش رعیّت است اصغا نماید در هر سنّه بر مصارف خود می‌افزایید و آن را حمل بر رعیّت مینماید و این بغايت از عدل و انصاف دور است این نیست مگر بسب اریاح نفسانیه که ماین در هبوب و مرور است و تسکین آن ممکن نه مگر بصلح محکم که سبب اعظم است برای استحکام اصول اینیّه ملت و مملکت چاره اکنون آب و روغن کردنیست صلح و اتحاد کلّیّه که دست نداد باید باین صلح اصلاح شود تا مرض عالم فی الجمله تخفیف یابد صلح ملوک سبب راحت رعیّت و اهل مملکت بوده و خواهد بود در این صورت محتاج بعساکر و مهمّات نیستند الا علی قدر يحفظون بها بلدانهم و ممالکهم و بعد از تحقق این امر مصروف قلیل و رعیّت آسوده و خود مستريح می‌شوند و اگر بعد از صلح ملکی بر ملکی برخیزد بر سایر ملوک لازم که متّحداً او را منع نمایند عجب است که تا حال باین امر نپرداخته‌اند اگرچه بعضی را شوکت سلطنت و کثرت عساکر مانع است از قبول این صلح که سبب آسایش کل است و این وهم صرف بوده و خواهد بود چه که شوکت انسان و عزّت او به ما یلیق له بوده نه باسباب ظاهره اهل بصر حاکم را محکوم مشاهده نمایند و غنی را فقیر و قوی را ضعیف می‌شمرند در حکّام ملاحظه نماید که حکومت و ثروت و قوت ایشان برعیّت منوط و معلّق است لذا نزد صاحبان بصر این امور بر قدر انسان نیفراید جوهر انسانیّت در شخص انسان مستور باید بصیقل تربیت ظاهر شود اینست شأن انسان و آنچه معلّق بغیر شد دخلی بذات انسانی نداشته و ندارد لذا باید بقلّت و کثرت و شوکت و شوکت ناظر نباشد و بصلح اکبر پیردازند سلاطین مظاہر قدرت الهیّه‌اند بسیار حیف است که امثال آن نفوس عزیزه حمل امور ثقلیه نمایند اگر فی الحقيقة زمام امور را بید نفوس مطمئّنه اینیّه عاقله بگذارند خود را فارغ و آسوده مشاهده نمایند طوبی از برای سلطانی که لنصرة الله و اظهار امره قیام و عالم را بنور عدل روشن سازد بر کل من علی الأرض حب او و ذکر خیر او لازمت هذا ما جرى من القلم من لدن مالک القدّم نسأله الله بأن يوفق الأئمّ بما ينفعهم و يعرّقهم ما هو خير لهم فی الدّنيا والآخرة آنّه على كل شیء قدیر كذلك اشرقت شمس البيان من افق مشیّة ربكم الرحمن ان اقبلوا اليها و لا تتبعوا كل جاهل بعيد انتهى

این لوح امنع اقدس در اوّل ورود سجن اعظم از سماء مشیّت مالک قدم نازل این خادم فانی از حق جل جلاله سائل و آمل است که بقدرت کامله اذن واعیه بخلق عطا فرماید تا کل باضعاء آیات الهی فائز شوند ولکن اعمال خلق مانع بوده و هست در ارض صاد ملاحظه فرمائید مع آنکه از اوّل ظهور جمال قدم جمیع را از نزاع و فساد و جدال منع فرمودند و این فقره را جمیع مطلعند مع ذلک بآن دو مظلوم مع آنکه مال احدي را نبردند و ظلم و ستمی از ایشان نسبت بنفسی ظاهر نشد بلکه مطالع شفقت و مرحمت و عنایت بودند وارد آوردند آنچه قلم و لسان از ذکوش عاجز است این اعمال شیعه سبب و علت

ظهور ظاغی باعی عبیدالله ثانی شده و میشود چه مقدار نفوس از میان رفت و چه مقدار ضرر بدولت و رعیت وارد شد در این مقام کلمه‌ئی از لسان مبارک استماع گشت که ذکر آن حال جایز نه باری از حق میطلبیم نفوس غافله را برخou مؤید فرماید تا بازچه واقع شده کفایت شود آنه لهو الغفور الرّحيم فی الحقیقہ الیوم جمیع از نفخه صور منتصع دیده میشوند الا من شاء الله عجب در آنست که بعضی از اهل بیان احتجب از ام قبلند و بعضی بحیله و مکری ظاهر که شبه آن دیده نشده یعنی این خادم فائی در ایام عمرش ندیده میرزا احمد کرمانی که تفصیل آن را خود آن حضرت مرقوم داشته بودند بمکری ظاهر که انسان تحیر مینماید قوله جل کبریائه فی الكتاب الأقدس ان یا ارض الكاف و الراء انا نراک علی ما لا یحجه الله و نری منک ما لا اطلع به احد الا الله العلیم الخیر و نجد ما یمر منک فی سر السر عنده علم کل شیء فی لوح میین انتھی این کلمات عالیات وقتی از سماء مشیت الهی نازل شد که ذکر احمد هم در ظاهر نبود بعد از چند سنن عرایض متواتره از او رسید مرّة قبل و اخri يعرض يتقلب كالقططاء و يتلوّن كالحرباء در هر حین بلونی ظاهر و در هر آن بشاخه‌ئی متمنّک اشهد آنه فی خسران میین در ایامی که در مدینه کبیره توقف داشته عرایض متعدده بساحت اقدس و همچنین مکاتیب عدیده نزد این عبد و جناب اسم الله مه علیه بهاء الله الأبهی فرستاده و جمیع مدل و مشعر بر توبه و انباهه و رجوع و جزع و ابتلاء بوده جواب از سماء عنایت نازل و آخر آن باین مضمون بعفو الهی فائزی لو تكون مستقیماً علی الأمر ولكن حالت او از قبل معلوم بوده و از آیه مبارکه کتاب اقدس هم حالت او مستفاد میشود و از تلویح بیان مقصود عالمیان همچه مفهوم شد که از برابی او بقیه‌ئی در آن ارض موجود و مستور است العلم عند الله العلیم الخیر در ایام حرکت از عراق ذکر ناعقین و طیور لیل در الواح الهی مذکور و جمیع را اخبار فرمودند و همچنین در ارض سر در آیات منزله ذکر نفوس غافله ملحده بوده و در بعضی از الواح این آیات بدیعه منیعه نازل اذا جاءكم ناعق بكتاب السجین او بأوراق النار دعواها عن ورائكم ثم اعلموا بأنّه لهو النّاعق الموعود في كتب

الله العلی العظیم انتھی

آیات متعدده باین مضمون نازل نسأله تعالی بآن یقوی قلوب احبابه و یظہرهم علی شأن لا یمنعهم ما ذکر فيما كان من قبل و یذكر فيما یکون من بعد آنه لهو الحافظ النّاصر المقتدر القدير سبحان الله حق جل جلاله بشائی ظاهر که از برای احدی از ام عالم مجال اعراض و اعتراض نمانده جمیع کتب الهی از قبل مشحونست باین ذکر اعظم و جمیع آنچه در این ظهر واقع شده و میشود در کتب قل بوده در یکی از الواح لسان الهی باین کلمه ناطق میفرماید بر الهی در بر شام ملحده و مشهود و ندایش از صهیون مرتفع و صهیون محلی است در این اراضی اینست که اشیا میفرماید و اجعل فی صهیون خلاصاً لاسرائيل و در این آیه که حضرت اشیا فرموده ملاحظه فرماید میفرماید ما اجمل علی الجبال قدمی المبشر المخبر بالسلام المبشر بالخیر المخبر بالخلاص القائل لصهیون قد ملک الهک روح الخادم لیانه الفداء خبر میدهد از قدموم مبشر که نقطه اولی روح ما سواه فداه باشد و خبر داده که مبشر بر جبال ساکن که چهربی و ماکو باشد چنانچه کل عالمند و میفرماید مبشر بسلام اخبار میدهد و از این کلمه دو معنی مستفاد میشود یکی دارالسلام که مقر عرش بود و دیگر از سلام حقیقی لأجل کل عالم که در اول ورود جمال قدم در رضوان ظاهر شد سه ۳ آیه در اول ورود رضوان لسان عظمت بآن نطق فرمود یکی از آن این بود که حکم سیف در این ظهرور مرتفع شد اینست سلام حقیقی که فی الحقیقہ جمیع اهل عالم بآن فائز شده و میشوند و اینست که در مقامات دیگر میفرماید نصرت بحکمت و بیان و ما یبغی للانسان بوده و خواهد بود لعم المحبوب اگر یک آیه مبارکه را بسمع مقدس از هوی اصغا نمایند کل بافق اعلى توجّه کنند و همچنین از مقر عرش در آخر آیه خبر میدهد بقوله القائل لصهیون قد ملک الهک و حال علم الله بر صهیون منصوب و نداء الله از آن و جمیع اراضی مقدسه مرتفع و چه قدر مليحست این کلمه این آیه که میفرماید المبشر بالخیر و این خیریست که نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید قوله عز ذکره ثم فی سنة التسع کل خیر تدرکون اگر این عبد مجال میبافت بعضی از اشارات کتب الهی که از قبل در ذکر این ظهرور اعظم نازل شده

ذکر نینمود ولکن بهیچوجه وقت و فرصت دیده نمیشود و این فقره سبب خجلت این عبد شده چنانچه در عرض جوابهای لازمه تأخیر رفته و میرود ولکن چون جمیع مطلعند که این عبد لیلاً و نهاراً مشغول است هر قدر هم تأخیر شود بشفقت و عنایت و عفو مقرون بوده و خواهد بود سبحان الله این خادم فانی متوجه است بلکه تحیر در این مقام منتصع دیده میشود اعظم از همه امور غریبه عجیبه و غفلت و طغیان بریه حجبات اهل ییانتست چه که حاجابی خرق نموده بصدهزار حجاب دیگر مبتلا شده‌اند مع آنکه امر بقسمی ظاهر شده که از اول ابداع تا حال نشده و آیات بشائی نازل گشته که شبه آن دیده نشده و بیانات بقسمی ظاهر که از برای هیچ منصفی مجال توقف نیست نقطه اولی روح ما سواه فداء جوهر کلّ ییان را در قمیص یک کلمه ظاهر فرموده‌اند قوله عزّ ذکره و قد کتبت جوهرة فی ذکرها و هو آنّه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان بلی وعّریه تلک الكلمة عند الله اکبر عن عبادة من على الأرض اذ جوهر کلّ العبادة پتهی الى ذلك فعلی ما قد عرفت الله فاعرف من يظهره الله فانه اجلّ و اعلى من ان یکون معروفاً بدونه او مستثیراً باشاره خلقه و اتنی انا اول عبد قد آمنت به و بآیاته و اخذت من ابکار حدائق جنت عرفانه حدائق کلماته بلی وعّریه هو الحقّ لا الله الا هو کلّ بأمره قائمون لعمر الله این کلمه مبارکه یکتا لؤلؤ بحر ییانست و یکتا آفتاب جهان عرفان چه که سدی است محکم از برای یأجوج جهل و یأجوج هوی و این کلمه مبارکه بشائی ملیحست که جمال قدم جلّ کبریائه در لوح امنع اقدس که باسم حضرت مبلغ علیه من کلّ بهاء ابهاه نازل شد ذکر فرموده‌اند این کلمه از برای معرضین ییان بمثابة سیف است دیگر مجال اعتراض از برای احدی باقی نمیماند یا محبوب فؤادی کلّ عجب در اینست که احدی از اصل امر اطّلاع نداشته و ندارد و مع ذلك یتکلمون بآهائهم ما یتکلمون پستی مقام را مشاهده کیید که بعضی از جهلا بمستغاث استدلال کردۀ‌اند و از مالک آن محروم شده‌اند اشهد انّ منزل البیان تبرّاً منهم در باب خامس عشر از واحد ثالث ییان این کلمه مبارکه مسطور قوله جلّ شأنه چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند و همچنین میفرماید جمیع ییان بمثابة خاتم است در اصبع مبارک او و ورقه ایست از اوراق جنت او انتهی مع ذلك طینی ذباب مرتفع و جهّال ارض بآن متمسّک بحر حیوان امام وجوه ظاهر و قوم از آن غافل و محجوب و بیرکه متنبّه متوجه اینست شأن خلق و شأن الّذین اتّخذوه لهم ریاً من دون الله گویا از یوم الله ذکری استماع نموده‌اند و عرفی از او استشمام نکرده‌اند اینست که بذكر اصنام و مطالع اوهام مشغولند نقطه اولی روح ما سواه فداء در مقامی میفرماید قوله جلّ شأنه ثمّ اعلم انّ فی ذلك اليوم لم یکن معروفاً غیر الله و لا معوداً الا ایاه و لا موصوفاً سواه و لا محبوباً دونه و لا مقصوداً غیره انتهی

این کلمات مبارکه بآعلی البیان مایین زمین و آسمان ندا نینماید که امروز بحقّ وحده منسویست و یوم الله در کتب الهی مسطور و معروف لا یذکر فيه الا هو و حال قومی باوهامات قبل که الیوم در ساحت اقدس ذکری از آن نبوده و نیست مشغولند و اراده نموده‌اند بسحاب اوهمات قبل خورشید فضل را مستور دارند و باریاح دفرا سراج الهی را از نور منع نمایند امروز روز دیگر است و از برای او مقامی دیگر اسئله تعالی بآن یعرف عباده ما ستر عنهم و یقریبهم اليه و یرزقهم ما انزل من سماء عطائه آنه ولی الذاکرین و مجیب السائلین این ییانات نقطه اولی روح ما سواه فداء که ذکر شد مکرّر این عبد فانی در عرایضی که بدوستان الهی معروض داشته ذکر نموده که شاید نفوس محتاجه موهومه اینقدر ادراک نمایند که این یوم از حدودات و حجبات و ما عند النّاس مقدّس و منزه و مبرّاست او بخود معروف بوده و خواهد بود لا یعجزه شيء و لا یضعفه امر و لا یستره حجاب الیوم اکثری از بصر و سمع ممنوعند طوبی لمن یراه بعینه منقطعًا عن عینه و یعرفه بنفسه ملقياً نفسه از مقصود یکتا سائل و آمل که عالم عرفان را بانوار آفتاب استقامت منور فرماید و آفاق قلوب را بپر ییان رحمن روشن نماید آنه لهو المقدّر علی ما پشاء لا الله الا هو العلیم الحکیم

و بعد این خادم فانی بدستخط دیگر آن حضرت که تاریخ آن هشتم شهر شعبان بود فائز شد الحمد لله فرح بخشید و بهجت آورد و بعد در وقتی از اوقات در ساحت اقدس امنع عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة في الجواب

هو الأقدم

يا افاني آنا اردنا ان نلقى عليك ما نطق به قلمي الأعلى من قبل في اول خطابي ايک ان ریک له العزيز الودود

هو الأعظم

قد اتي الوعد و ظهر الموعود و القوم في اضطراب مبين قد ماج بحر الحيوان و هم الى الموت يسرعون قد هاج عرف الرحمن و هم عنه معرضون قد اخذوا الغدير و نبذوا السلسيل ما لهم كيف لا يشعرون قد اشتغلوا بالتراب معرضين عن الوهاب الا انهم لا يفقهون لعمر الله ان عيونهم عمیاء و آذانهم صماء لا يسمعون ولا ينظرون ان يا قلمي الأعلى ان اذکر من اقبل الى التور و توجه الى وجه الله المهيمن القيوم الذي سمع التداء اذا ارتفع في ملکوت الانشاء و سرع في ميادين الرضا الى ان عرف و قال لك الحمد يا الله الغيب و الشهود قل يا اهل البهاء اتم في التوم او اخذكم سكر الهوى و منعكم عن ذكر الله مالك الوجود قل هذا يوم القيام كيف انتم تعبدون و هذا يوم التداء و انتم صامتون قوموا باسمی ثم انطقو بالحكمة و البيان لعل اهل الامكان يتوجهون الى الرحمن الذي ينادي في هذا المقام الممنوع قل هل سمعتم و صبرتم اتقوا الله و لا تكونوا من الذين لا يعرفون قل توجهوا لسمعوا لحن الله في ملکوت البيان لعمری لو يسمعون ليأخذهم جذب الشوق الى مقام يرقصون و لا يشعرون قل اتدعون كوب البقاء و تأخذون صديد الفتاء من يد كل فاجر مردود قل اعلمكم هذا معلم الهوى او انفسكم فاصدقوا لي يا قوم و لا تتبعوا كل كاذب محجوب قوموا بالحكمة و ذکروا العباد بما امركم مالک البرية لعل يتوجهون الى الله العزيز الودود كذلك نطق قلمي و تكلم لساني و بیست جوارحی طوبی لمن تقرب و اخذ لوح الله بيد القدرة و شرب منه ما رقم في لوحى المحفوظ انک يا ايتها الشارب من كأسی و التاطق باسمی ان اشكر بما ارسل اليک من سماء العناية هذا الكتاب المختوم يا افاني جميع ذرات از ندای الهی و صریر قلم ریانی در وله و شوق مشاهده میشوند و عباد غافل در تیه اوهام و ظنون سالک قل لعمر الله انه لا يعرف بغيره و لا بیری بیصر دونه انه لهو البأ الذى ما اطلع به احد من قبل و لم تحظ به نفس الا الله رب العالمین قل تالله ان هذا لنبا عظيم الذى تزین بذكره کتب الله العلیم الخیر قل ليس عنده ما عندکم و لا يمشی في طرکم قد اتی بالحق و اظهر صراطه المستقيم قد استقر عرشه في اول الورود على کوم الله بذلك ظهر ما كان مسطورا في کتب المرسلین قد تشرف البر و البحر بقدومه و لقائه و نفحات قميصه المنیر هذا يوم لا يذكر فيه الا الله وحده و يوزن فيه كل شيء بمیزان الله الذى يمشی و ينطق امام وجوه العالم قد اتی مالک القدم بسلطان میین قل ان البرهان يطوف حول العرش و الحجۃ تنادي باسمه العزيز المنیع يا افانی ان اشرب من كل حرف من آیات ریک رحیق البقاء ثم اشكر ریک المعطی الکریم ثم اذکر احیائی من قبلی و بشّرهم بعنایتی و رحمتی و ذکرهم بما انزله الرحمن في الفرقان و البيان و من قبلهما في التوراة و الانجیل تالله قد ترشح من آناء بیانی رحیقی المختوم الذى وصفه کتاب حکیم من لدن عزیز علیم انتہی الحمد لله لسان عظمت مرّاً بعد مرّه اظهار شفقت و عنایت فرمود و در حین تنزیل بشانی بحر بیان در امواج که این فانی مثل یک سمهکه بسیار کوچک خود را مشاهده مینمود که بر سنگی چسبیده دیگر کجا قادر است بر آنچه لسان الله باَن تکلم فرموده خدمت آقایان مذکور دارد در این آیات بدیعه منیعه ذکر میزان نازل لذا این عبد فانی اراده نمود که لوح میزان که از قبل نازل شده ذکر نماید تا کل بحلوات بیان الهی فائز شوند قوله جل کبریائیه

قد اتت السّاعة و نفحٍ فِي الصّورِ و المِيزانِ ينادي أنا المُمِيّزُ العَلِيمُ إِيّنَّ وَ اظْهِرْ أَمَامَ وَ جَهَ الْعَالَمَ اعْمَالَ الْأَمَمِ وَ إِنَّ الشَّاهِدَ الْخَيْرَ
لم يق من ذرّة الا و قد اظهرتها وانا العادل المستقيم قد جعلتني مستوياً يد العدل في ايام الله رب العالمين هذا يوم فيه ينطق
النّاقور و يصبح النّاقوس و ينادي الصّور الملك لله مالك هذا اليوم البديع انك يا ايها السّامع اذا فرت باصغاء لوح ربيك ولـ
وجهك شطر المظلوم و قل نفسى لبلائكم الفداء يا من انفقت ما انت عليه في سبيل الله العلي العظيم انتهى اين عبد فاني
بمناسب آنچه عرض مینماید هر چه از کلمات الهی و آیات ریانی بنظر میاید دوست داشته و دارد که ذکر نماید چه که خادم
طمئن است از اینکه آن حضرت از قرائت و مشاهدة آن مسرور میشوند يوم يوم ذکر و بیانست ولكن غافلین را از آن قسمتی
نبوده و نیست امروز روزیست که حضرت داود در زبور میفرماید الأنهر لتصدق بالآیات العجائب لترنم معًا امام الرّبّ لأنّه جاء
لیدن الأرض جميع كتب الهی مشحونست بذکر این يوم مبارک و ما ظهر فيه ولكن دیده میشود آنچه در کتب ذکر شده در
قلوب صخرة صمّا اثری از آن ظاهر نشده بكمال تصريح ذکر يوم الهی و ظهور الله در کتب قبل بوده مع ذلك ناس غافل و
محتجبند در بیان و اهل آن ملاحظه فرماید نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید و فی سنۃ التسوع انتم بلقاء الله ترزقون و
همچنین میفرماید ثمّ فی سنۃ التسوع کلّ خیر تدرکون مع ذلك بعضی از ظهور الله محتجب دیده میشوند و چه مقدار آن
حضرت در این امر تأکید فرموده‌اند بقسمی که میفرمایند به بیان و واحد بیان از آن شمس حقیقت محتجب نماید قوله عزّ و
جلّ ایاک ایاک يوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیة فانّ ذلك الواحد خلق عنده و ایاک ایاک ان تحتجب بكلمات ما نزلت
فی البیان الى آخر قوله عزّ و جلّ و در مقامی میفرماید قوله عزّ ذکره من ينظر الى تلك الشّجرة بغير عین الله لم يستحق له
حكم التجاه حال ناس غافل بیصرهای محتجبه مرموده اراده معرفة الله نموده‌اند سبحانه عما يظلون و همچنین در مقام دیگر
لآلی این کلمات از بحر علم نقطه بیان روح ما سواه فداه ظاهر قوله عزّ و جلّ اینست که من فی البیان را نجات نمیدهد الا
مشاهده من يظهره الله در کینونات خود نه مشاهده من قد ظهر انتهى در این آیه مبارکه نظر فرماید که چگونه ناس را تعليم
فرموده‌اند بنصّ صريح میفرمایند باو ناظر باشید نه بنقطه بیان یکی از حروف حی از من يظهره الله جلت عظمته و عظم کبریائه
سؤال نموده اطرده لسان البیان بقوله جلّ و عزّ فما اعظم ذکر من قد سالت عنه و انّ ذلك اعلى و اعزّ و اجلّ و امنع و اقدس
من ان يقدر الأفتة بعرفانها و الأرواح بالسجود له و الأنسُس بشائه و الأجساد بذكر بھائه فما عظمت سؤالتك و صغرت کینونتك
هل شمس الّتی هی فی مرایا ظهوره فی نقطه البیان يسأل عن الشّمس الّتی تلك الشّمّوس فی يوم ظهوره سجاد لطاعتھا ان
کانت شموساً حقيقة والا لا ينبغي لعلو قدسها و سمو ذکرها و لو لا ما کنت من واحد الأول لجعلت لك من الحدّ حيث قد
سالت عن الله الّذی قد خلقك و رزقك و اماتك و ابعثك فی هيكلک هذا بالنقطة البیان فی ذلك الظّھور المتفرد بالکيان
انتهى

حال ملاحظه فرماید معرضین در چه مقالند و امر در چه مقام یشهد کلّ شیء بتقدیسه و تزییه عمماً ذکره لسان العالم
و يذكر و هذه کلمة لا ينکرها الا كلّ متوهّم مريض و میفرماید قوله عزّ و جلّ لعلک فی ثمانیة سنۃ يوم ظهوره تدرك لقاء الله ان
لم تدرك اولاً تدرك آخره ولكن ایقناً بأنّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذّکر اکبر فوق کلّ کبیر و سائل جناب ملاً باقر
حرف حی علیه بھاء الله بوده که باو میفرمایند شاید در سنۃ هشت بلقاء الله فائز شوی و اگر اول هشت این مقام اعزّ ارفع
اعلی را درک ننمودی در آخر آن که منتهی باوّل تسع میشود بلقا فائز میشوی و همین حرف حی در سنۃ تسع لقاء الله را
ادرک نمود و دو مرتبه هم بشطر سجن توجّه نمود و بلقا فائز گشت و در این ايام برفيق اعلى صعود نمود عليه بھاء الله و بھاء
الملائكة المقربین و همچنین جناب میرزا اسدالله علیه بھاء الله را بشارت فرموده‌اند که بلقاء من يظهره الله فائز میشوند و این

خطاب مستطاب در باره او نازل که میفرمایند و انک انت یا ایها الحرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله و در ایامی که نیز اعظم از افق عراق طالع بود یعنی یدی العرش حاضر و بشرف ایمان فائز گشت و بعد وارد شد بر او آنچه وارد شد الا لعنة الله على القوم الظالمین و تفصیل آن مظلوم در کتاب بدیع نازل و مسطور است حال ملاحظه فماید سلطان قدیمی را که میفرماید جمیع بیان بمثابة خاتمی است در اصبع او یقلب کیف یشاء لما یشاء بما یشاء و میفرماید بجمیع بیان واحد آن از آن شمس حقیقت محتجب نمانید با این وصیت محکمه متقدیه یک کلمه آن که اسم مستغاث باشد تمسک جسته از مقصود عالم محروم مانده‌اند این آذان واعیه و ابصر حدیده و صدور منشرحة و قلوب منیره میفرماید او را باو بشناسید نه بغیر او مع ذلک چه گفته‌اند و چه کرده‌اند و هنوز ملتفت نشده‌اند که بلطفی از بحر بیان ممنوعند و بكلمئی از ملکوت کلام محروم و ابدأ باعمال خود شاعر نیستند بعینه بلعب جابلقا و جابلسا مشغولند الیوم یک کلمه اگر اراده فرماید آنچه در بیان حروف اثبات است بنفی راجع میفرماید یفعل ما یشاء و لا یسأل عمماً شاء آنّه على كلّ شىء قادر چنانچه نقطه اولی روح ما سواه فداء میفرماید قوله عزّ ذکرہ حلّ لمن يظهره الله ان یردّ من لم يكن فوق الأرض اعلى منه اذ ذلك خلق في قبضته و كلّ له قانون و همچین قادر است بر آنکه جمیع من على الأرض را بردا نبوت فائز فرماید چنانچه میفرماید قوله عزّ ذکرہ فانه لو يجعل ما على الأرض نیاً ليكونن انبیاء عند الله انتهی جمیع اسماء باقبالهم اليه مفتخر و معزّ و مشرفند والا قابل ذکر نبوده و نیستند لسان احديه در ارض سرّ باین کلمه مبارکه ناطق قوله جلّ کبریائه قل ان النبی من سمع نبائی و آمن بنفسی و الرسول من بلغ رسالاتی و الامام من قام امام وجهی و فاز بایامی و الولی من دخل حصن ولایتی و انقطع عن سوائی و الوصی من وصی نفسه ثم العباد بحی و ذکری كذلك اشرقت شمس البیان من افق مشیة ربکم الرّحمن فی هذا الرّضوان المقدس الممتعن المتعالی العزیز المنبع در این مقام نقطه اولی روح ما سواه فداء مسئلت مینماید که آنچه از حروفات که در بیان دون کتاب علیین احصا فرمودی تبدیل نمائی و محو فرمائی و در مقام آن خلق نمائی از احرف نورانیه بآنچه تو دوست میداری و بعد از بیانات عالیه متعالیه میفرمایند تا آنکه منتهی شود باسم اعظم جلّ کبریائه و اصل مناجات آن حضرت بسیار محبوبست که ذکر شود تا کل از کوثر بیان قسمت برنده قوله جلّ و عزّ و لأسئلتك من فضلک يا الهی بأن تزین كلّ آثاری في كتاب عظیم على احسن خطّ منیع لم يكن اعلى منه في علمک بشأن قد بدلت كلّ احرف التي قد احصيتها في دون كتاب العلیین بأن تمحونها بقدرتک و تخلقن في مقامها احرف نورانية على ما تحبّ و ترضى في منتهی ذروة الأعلى و فوق العلی الى منتهی رفف الأعلى الى ان ينتهي الى اسمک الأرفع الأعزّ الأجلّ الأجمل الأعلى الأبهی انک لعلی كلّ شىء قادر انتهی عمر الله هر نفسی که اقلّ من ان يحصلی بانصاف و بصر فائز شود اشتعال نار محبت نقطه اولی روح ما سواه فداء در ذکر ظهور مالک اسماء مشاهده مینماید و ادراک میکند چه فائده که ناس را کسالت غفلت از مقصد اقصی و ذروه علیا و غایه قصوی منع نموده یا محبوب فؤادی فی الجمله ناری که در این خادم فانی مشتعل است او را بر این اذکار تأیید مینماید والا حقّ جلّ جلاله مقدس و منزه است از آنچه ذکر شده و بشود و بشهادت نقطه بیان روح ما سواه فداء به ما فی البیان معروف نشده و نخواهد شد تعالی عظمته و ذکرہ و سلطانه و همچین گمان میرود که بعضی از نفوس متوقفه که در بیدای حیرت سالکند و بمحاجات و اشارات محدود شاید متنبّه شوند و بصراط مستقیم الهی راه یابند الأمر ییده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

عرض دیگر آنکه حناب آقا محمد خان علیه بهاء الله مع دو نفس دیگر وارد و بساحت اقدس فائز گشتند و سراجی که حاکی از قلوب اصفیا بود بتوسط ایشان صحیح و سالم رسید ولکن تا حین جمال قدم بیستان توجّه نفرموده‌اند انشاء الله حسب الفرمایش عمل خواهد شد چندی بود سجن اعظم مقرّ عرش واقع و حال یک شهر میشود که قصر بقدوم مبارک مشترف و فائز است نسأل الله محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصودکم بأن يقدر لحضرتکم ما ینبغی لاسمک الکریم آنّه لهو الغفور الرحیم البهاء علی حضرتکم من لدن عزیز علیم حضرت غصن الله الأعظم و حضرت غصن الله الأکبر ذاتی و کیتوتی لتراب

اقدام‌های الفداء آن محظوظ را بذکر ارفع اعلیٰ ذاکر و تکبیر اقدس ابھی ابلاغ میدارند و همچنین جمیع طائفین ارض سجن
هر یک عرض فنا و نیستی خدمت آن حضرت معروض میدارند

عرض دیگر این فانی آنکه در جمیع احوال دوستان حق را بحکمت امر فرمائید که مباد از او غافل شوند و از ما اراد
الله محروم گردند یوم قبل لسان عظمت باین کلمه ناطق ای عبد حاضر از آیات بدیعه منیعه مباد احدي بمقصود واقف نشود و
گمان دیگر نماید به افنان بنویس که جمیع را اخبار نماید در جمیع احوال حکم حکمت ساقط نمیشود و اینکه در آیات نازل
شده هذا يوم الایقاظ و انتم راقدون و هذا يوم القيام و انتم قاعدون مقصود تبلیغ امر الهی است که نفوس مستقیمه بحکمت بر
آن قیام نمایند و نفسی المهمیة علی الأشیاء که غیر این در نظر نبوده و نیست و در جواب یکی از دوستان این فقرات محکمة
متقنه از سماء احديه نازل ذکر میشود تا کل بعنایت و رحمت و شفقت حق واقف شوند و به ما اراد الله ناظر گردند قوله جل
کبریائه ایاک ایاک ان تعلم ما کتبته فی آخر کتابک این اعمال جهلاست و افعال غافلین قسم باضم اعظم که اگر
نفسی از دوستان اذیت بنفسی وارد آورد بمثابة آنست که بنفس حق وارد آورده نزاع و جدال و فساد و قتل و امثال آن در کتاب
الله نهی شده نهیاً عظیماً تب الى الله عما قصدته فی نفسک ثم ارجع اليه و قل

يا الهی اسئلک بالکلمة العلیا بأن تكتب لی کلمة الغفران لأنی اردت ما لا اردته و نهیته فی کتابک اسئلک بأن تکفر
عنی سیّاتی و تغمّسني فی بحر غفرانک آنکه انت الغفور الکريم

هر ظلمی که از ظالمی ظاهر شد او را بنفس حق واگذارید عدل الهی مهیمن و محیط است احتیاج بفساد و نزاع و
جدال و قتل و غارت نداشته و ندارد نصرت امر بیان بوده و خواهد بود و دون آن از هوای نفاسیه ظاهر شده و میشود اعاذنا
الله و ایاکم یا عشر المقربین انتهی

و همچنین در لوح اسم الله جمال علیه من کل بھاء ابهاء این فقره مبارکه نازل قوله عز کبریائه ونفسه الحق اگر قدرت
ظاهره که فی الحقيقة نزد حق مقامی نداشته و ندارد بتمامها ظاهر شود و سیّافی در مقابل و اراده سوء قصد از او مشاهده گردد
البّه متعرّض او نشویم و او را باو واگذاریم انتهی شخصی از دوستان الهی اراده ضرّ در باره یکی از آحاد ناس داشت و در
مکتوبی که باین خادم ارسال داشت ذکر قصد خود را نموده بود این عبد در ساحت اقدس عرض نمود آیات منزله مذکوره در
جواب او از سماء مشیّت نازل و ارسال شد انشاء الله حق جمیع را تأیید فرماید تا از اراده خود بگذرند و بارادة الله ناظر شوند
آنہ يقول الحق و يهدی السّبیل و الحمد لله العزیز الجميل

عرض دیگر آنکه پاکت جناب اسم الله الجمال علیه من کل بھاء ابهاء زود بایشان برسد تعجیل لازمست البھاء علیکم

خادم

فی ۱۱ ریبع الأولی سنّة ۱۲۹۸

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف "ب" و "ه" و "الف" است که مجموع آنها کلمه "بهای" را تشکیل میدهد. ←

این سند از [کتابخانه مراجع بهائی](#) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقرزات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۱۷ زوئن، ۲۰۲۲، ساعت ۱۱:۰۰ قبل از ظهر